

۱	پیش‌گفتار
۱۱	اصول و مبانی
۱۹	توسعه و ارزیابی نظریه‌های رقیب
۵۱	نهادگرایی جدید و تبیین آینده
۸۱	روندهای اقتصاد ایران
۱۱۵	تبیین آینده اقتصاد ایران
۱۵۱	جمع‌بندی
۱۶۳	منابع و مآخذ

پیش گفتار

یکی از پدیده‌های شگفت‌انگیز و خارق‌العاده در طول تاریخ بشر، گرمای داشت همیشگی نهاد علم بوده است. این مسأله از زاویه‌های گوناگون شایسته تأمل و دقت است؛ بشر به تجربه دریافته که برای پیش‌برد هر چه کم‌هزینه‌تر و پردستاوردتر امور خود، بهتر است از مسیر علم اقدام کند. این به معنای نادیده گرفتن روند انباشتی و تغییرات ذره‌ذره و اعتلابخش در طول تاریخ علم و ندیدن کاستی‌ها و محدودیت‌ها و ناکامی‌های این حوزه نیست بلکه دقیقا به آن معناست که از میان همه گزینه‌هایی که جامعه بشری آزموده است و بارها و بارها اقتدارهای مبتنی بر زور، اقتدارهای مبتنی بر پول و اقتدارهای مبتنی بر فریب را در معرض آزمون قرار داده، به وضوح دریافته است که فصل الخطاب شدن علم در فزاینده‌های تصمیم‌گیری و تخصیص منابع، نیز حاکم کردن اقتدارهای مبتنی بر علم، کارآمدتر و کم‌هزینه‌تر است.

خصلت تمدن‌سازی علم از سه توانایی خارق‌العاده سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر، ملاک و محک اصلی سنجش اعتبار علمی یافته‌های بشر، به سه گروه توانایی حاصل از آن بازمی‌گردد که عبارت‌اند از: قدرت تبیین، قدرت پیش‌بینی و قدرت ارائه تجویزهای راه‌گشا. این سه توانایی، بسترساز تمدن می‌شوند چرا که توانایی‌های سه‌گانه حاصله از معرفت علمی، هرچند در نظام اندیشه‌ای و آشوبناکی آزمون و خطاهای بی‌فرجام را منتفی می‌کند و با حداقل‌سازی انبوه عدم‌اطمینان‌هایی که عرصه‌های مادی و فکری زندگی بشر را احاطه کرده است، امکان جرأت یافتن انسان برای خطر کردن و دست به انتخاب زدن را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، هر انسان عالم و پژوهش‌گر، در هر

مرحله‌ای از زندگی علمی و پژوهشی‌اش که با یک مسأله معین در حیطه تخصصی خود روبه‌رو می‌شود، با سنجش قدرت‌ش برای ارائه تبیینی از چرایی و چیستی مسأله رخ داده و روابط تابعی حاکم بر آن، در کنار پیش‌بینی‌هایی که از چشم‌اندازهای آتی آن پدید آمده می‌کند یا راه‌حلی‌هایی که برای حل و فصل آن طراحی می‌کند، اعتبار آن چه آموخته است را نیز می‌تواند مورد سنجش قرار بدهد.

از میان آن سه توانایی، برای برخی از فیلسوفان علم، قدرت پیش‌بینی به اندازه‌ای اهمیت یافته است که ادعا کرده‌اند اگر قدرت پیش‌بینی مطابق با واقعیت در فرآیندهای پژوهش‌های علمی حاصل شود، به‌لزوم دست‌یافتن به قدرت تبیین و تجویز هم ممکن خواهد بود. به این اعتبار، جست‌وجو برای شناخت آینده همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جامعه بشری بوده است به‌طوری که از پیش‌گویی‌های ابتدایی و اولیه در آغازین روزهای زندگی جمعی انسان‌ها به مقطعی رسیده‌ایم که آینده‌شناسی به مثابه یک رشته علمی جدید با توانایی‌های قابل‌اعتنا در استفاده از افکار و ایده‌های مختلف شناخته می‌شود. امروز بالغ بر نیم‌قرن از روزهایی که ادعا می‌شد در کشورهای صنعتی به ازای هر یک موسسه مطالعات تاریخی، یک موسسه آینده‌شناسی شکل گرفته است، می‌گذرد. در طول تاریخ و تا قبل از روبه‌رو شدن انسان‌ها با دوران شتاب تاریخ، معرفت تاریخی یکی از مهم‌ترین تکیه‌گاه‌های بشر برای دستیابی به قدرت دورنگری و آینده‌شناسی بوده است. فهم تاریخی به مثابه یک مخزن‌الاسرار در نظر گرفته می‌شد که با بهره‌گیری از آن، هم فهم بایسته‌های برخورد خردورزانه با مسائل جاری میسر می‌شد و هم امکان دورنگری و فهم اقتضائات آینده در دسترس بشر قرار می‌گرفت.

نزدیک به یک قرن پیش، برتواند دو ژوونل، فیلسوف و آینده‌شناس بزرگ فرانسوی، این ایده را مطرح کرد که شناخت آینده، کلید اصلی تمدن‌سازی است و تنها جوامعی قادر به ساختن تمدن خواهند بود که بتوانند از امروز خود فاصله گرفته و افق‌های آینده را در تسخیر معرفت علمی خود قرار بدهند.

شناخت آینده با همه گذشته پریچ و خمی که از جنبه معرفتی سپری کرده است، به نوبه خود حاوی سه گروه توانایی است که هر یک از آن توانایی‌ها سهمی شایسته در ساختن آینده مطلوب بشر برعهده دارد. این توانایی‌ها که از ناحیه شناخت عالمانه آینده به‌دست می‌آید عبارت‌اند از: امکان‌پذیری پیش‌گیری از آینده‌های نامطلوبی که احتمال وقوع دارند و متغیرهای حاکم بر آن، درون‌زا هستند. این توانایی در طول تاریخ همواره دستاوردهای خارق‌العاده به همراه داشته است و هم برای افراد، هم برای بنگاه‌ها و هم

خانوارها در هر کشوری امکان بقاء و بالندگی را دست‌یافتنی ساخته است. همه افراد و بنگاه‌ها و خانوارها، به عبارتی همه کشورها، به‌صورت روزمره با انبوهی از این‌گونه تدابیر پیش‌گیرانه از آینده‌های نامطلوب سروکار دارند.

واقعیت آن است که بشر در طول تاریخ خود با آینده‌های دیگری نیز روبه‌رو بوده است که گرچه به تسخیر شناخت آدمی درآمده‌اند اما پیش‌گیری از وقوع آن‌ها هم‌چنان دور از دسترس توانایی‌های بشر قرار دارد. برای نمونه، پدیده زلزله به‌مثابه یک عدم اطمینان بزرگ با منشأ طبیعی در زمره این‌گونه امور است. زلزله در آینده‌ای نامعلوم رخ می‌دهد و قابل پیش‌گیری هم نیست اما بحث بر سر این است که این‌گونه از آینده‌شناسی‌ها از طریق فراهم آوردن فرصت اتخاذ تدابیر و تمهیدات برای حداقل‌سازی هزینه‌های پدیده‌ای مانند زلزله، اعتبار خارق‌العاده‌ای به دانش آینده‌شناسی بخشیده است. ضمن آن‌که امروز معرفت بشری به حدی رسیده که در کنار تهدیدهای ناشی از این‌گونه آینده‌های محتمل‌الوقوع، فرصت‌هایی را نیز شناسایی می‌کند و از کانال پژوهش‌های علمی، در جست‌وجوی یافتن راهی است برای بهره‌گیری از آن فرصت‌ها. به بیان دیگر، دومین گروه توانایی انسان‌ها از شناخت آینده این است که هزینه پدیده‌های غیرقابل پیش‌گیری را به حداقل برسانند و تهدیدهای ناشی از آن را به فرصت مبدل سازند.

توانایی سوم که کارآمدی و مطلوبیت کوشش‌های آینده‌شناختی برای جامعه بشری را توجیه می‌کند عبارت است از امکان‌پذیر کردن برخورد غیرتصادفی با آینده و اعمال اراده برای ساختن آینده مطلوب. این جنبه اخیر در قرن بیستم نیروی محرکه دستیابی به بسیاری از آرزوهای باورنکردنی جامعه بشری بوده و شاید بتوان ادعا کرد که این توانایی اخیر بالاترین سهم را در تمدن‌سازی جوامع برعهده داشته است.

همه افرادی که در حیطه آینده‌شناسی کارهای جدی و ماندگار انجام داده‌اند، روی این مسأله توافق نظر دارند که موج اول انقلاب صنعتی - که به‌طور مشخص به ربع پایانی قرن هجدهم مربوط می‌شود - یک نقطه عطف و سرآغاز شتاب تاریخ محسوب می‌شود و از آن به بعد است که دائماً از یک‌سو بر گستره و عمق دانایی‌های علمی - فنی بشر افزوده می‌شود و از سوی دیگر، با سرعت‌یابی تحولات در همه عرصه‌های مربوط به زندگی بشر روبه‌رو شده‌ایم. هیونگ ساب‌جوی، معمار توسعه صنعتی کره جنوبی در کتاب ارزشمند خود، که با عنوان «توسعه فناوری در کشورهای در حال توسعه» نزدیک به ۳۰ سال پیش به زبان فارسی انتشار یافت، با محاسبه طول عمر متوسط هر

تکنولوژی، گوشه‌هایی از پدیده شتاب تاریخ را به نمایش گذاشته است. او می‌نویسد: «در ربع پایانی قرن نوزدهم، هنوز طول عمر متوسط هر فناوری نزدیک به ۱۱۰ سال بوده است. به عبارت دیگر تا آن زمان اگر جامعه‌ای ۱۰۹ سال در خواب غفلت به سر می‌برد و در واپسین ماه‌های سال صدودهم به هوش می‌آمد، می‌توانست خود را با قافله علم و فناوری همراه کند. این در حالی است که در سال‌های میانی قرن بیستم، طول عمر متوسط هر تکنولوژی به ۳۰ سال رسیده است.» بنابراین می‌توان گفت از یک‌سو سرعت و شتاب تغییرات افزایش خارق‌العاده‌ای یافته و از سوی دیگر هزینه فرصت غفلت از بایسته‌های منطبق کردن خود با دستاوردهای جدید علمی - فنی بسیار بالاتر رفته است به‌ویژه آن که می‌دانیم طول عمر متوسط هر تکنولوژی در سال‌های آغازین دهه ۱۹۸۰ به ۳ سال رسید و از سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، به کمتر از یک سال کاهش یافته است.

اهل نظر می‌دانند که انطباق فرهنگی با تحولات طول عمر متوسط هر تکنولوژی در فاصله ربع پایانی قرن نوزدهم تا ربع پایانی قرن بیستم، که هنوز جلوه‌های حیرت‌آور و سرسام‌آور شتاب تاریخ عیان نشده بود، بحث پیچیده‌ای بود و در ادبیات موضوع سرنوشت‌ساز تغییر اجتماعی و توسعه، جایگاه رفیعی برای مفهوم *cultural lag drag* یا وقفه فرهنگی در نظر گرفته می‌شد. این یعنی جامعه بشری برای دم‌سازی و انس با تحولاتی تا آن اندازه کم‌شدت (در مقایسه با تحولات جاری) با دشواری و محدودیت روبه‌رو بوده است. به روشنی می‌توان دریافت امروز که ماجرای شتاب تاریخ سرسام‌آور و اعجاب‌برانگیز شده است، وقفه فرهنگی چه مختصاتی دارد. این مسأله به همان اندازه که جایگاه رفیع فرهنگ در عصر شتاب تاریخ را برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که فرهنگ‌های متصلب و با قدرت انعطاف اندک، چه هزینه‌های بزرگ و احیاناً غیرقابل جبرانی را خواهند پرداخت، بر نقش تعیین‌کننده آگاهی و آزادی در ایجاد قدرت انعطاف برای واکنش به موقع و مساعد در برابر تغییرات، صحنه می‌گذارند.

این قدرت انعطاف به گواه بی‌شمار شاهد تاریخی، از دل بنیه تولید صنعتی شده حاصل می‌شود و بنابراین فقط جوامعی می‌توانند از عهده چالش‌های بی‌بدلیل عصر شتاب تاریخ برآیند که ساختار نهادی خود را با بایسته‌های تولیدمحوری و بالندگی و نوآوری هم‌راستا ساخته‌اند. از طرف دیگر، شتاب تاریخ و سرعت بی‌سابقه تحولات علمی - فنی دائماً بر پیچیدگی‌های جهان امروز می‌افزاید و این پیچیدگی‌های فزاینده دائماً در حال فرستایش اعتبار

معرفت‌ها و تحلیل‌های مبتنی بر مقیاس‌ها هستند و به این ترتیب، خودشناسی در عصر شتاب تاریخ نسبت به هر دوره تاریخی دیگر از ضرورت و اهمیت بیشتری برخوردار شده است. این مسأله نیز به نوبه خود نظام‌های آموزشی ترجمه‌محور و حافظه‌محور را به چالش می‌کشد. به عبارت دیگر، یکی از ارکان اصلی دستیابی به قدرت انعطاف لازم برای روبه‌رو شدن به موقع با پدیده‌های جدید و نشان دادن واکنش‌های مساعد به تغییرات، اصلاح بنیادی نظام‌های آموزشی است. در این زمینه کلید بحث آن است که متوجه باشیم بر اساس محاسبات جوزف استگیتز، اقتصاددان بزرگ معاصر، سهم دانش ضمنی از کل ذخیره دانایی بشر، یعنی سهم دانشی که از طریق انجام دادن کار به دست می‌آید، چیزی بالغ بر ۹۰ درصد کل ذخیره دانایی بشر است. به بیان دیگر، عنصر توانایی در فرآیندهای کسب معرفت جایگاه رفیع و منحصر به فردی دارد که در طراحی نظام‌های آموزشی پیش‌رو باید به نحو بایسته‌ای مورد توجه قرار گرفته باشند. این مسأله نشان می‌دهد که برای رویارویی خردورزانه و ثمربخش با دنیای آینده، در هم‌تنیدگی نظر و عمل قابل چشم‌پوشی نیست و نسبت به هر دوره تاریخی دیگری، هزینه فرصت غفلت از آن بالاتر است.

مسأله حیاتی بعدی آن است که تنها دانایی‌هایی که هویت جمعی پیدا کرده باشند، از توانایی لازم برای ایجاد بالندگی و اعتلا برخوردارند. بنابراین محور اصلی نظام‌های آموزشی کارآمد و توسعه‌گرا آن است که در سراسر دورانی که آموزش‌گیرندگان را در اختیار دارد، توانایی‌های آن‌ها برای انجام کارهای فکری و علمی گروهی را افزایش دهند. آنچه در ادبیات توسعه با عنوان «ظرفیت‌های سازمانی» یا «قدرت اندیشه و عمل جمعی» مطرح شده و به‌عنوان تنگنای اصلی کشورهای در حال توسعه به حساب می‌آید، از این زاویه قابل درک است. شاید بتوان گفت هنگامی که آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ میلادی سخن از معجزه تقسیم کار به میان آورد، بالاترین سطح صلاحیت دستیابی به مقام بنیان‌گذار علم اقتصاد مدرن را به نمایش گذاشته بود. دستیابی به ظرفیت‌های سازمانی کارآمد، البته مستلزم برخورداری از بستری مناسب برای شکل‌گیری و بالندگی نهادهایی است که همکاری و تعاون را پاداش دهند، نه آن‌که مشوق ستیز و تعارض باشند. اما به هر حال امروز حتی در سطح کشورهای صنعتی پیشرفته نیز دانش ضمنی و ظرفیت‌های سازمانی کانون‌های اصلی مزیت رقابتی به شمار می‌روند.

اولین کوشش‌های عالمانه برای حساس‌کردن اندیشه‌ورزان ایرانی با ابعاد اهمیت

آینده‌شناسی به تلاش‌های ارزشمند استاد فقید دکتر امیرحسین جهاننگلو بازمی‌گردد. ایشان در همان اولین سال‌های شکل‌گیری موسسه تحقیقات اجتماعی در دانشگاه تهران، به تدوین و ترجمه کتابی اقدام کردند که هم در زمره اولین کتاب‌هایی قرار دارد که توسط آن موسسه انتشار یافته و هم اولین کتاب فارسی‌زبان است که درباره آینده‌شناسی به‌مثابه یک دانش علمی جدید سخن می‌گوید. استاد جهاننگلو همچنین اولین کسی هستند که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ شمسی به‌صورت پاورقی در یکی از مجلات آن زمان کتاب پیشگام آلوین تافلر با نام «شوک آینده» را انتشار دادند. البته این کتاب نزدیک به ۳۰ سال بعد با ترجمه دیگری نیز منتشر شد، اما اگر تافلر را برجسته‌ترین پیشگام مردمی‌سازی دانش آینده‌شناسی در جهان به حساب آوریم، باید استاد فقید دکتر جهاننگلو را نیز نخستین کسی بدانیم که تافلر را به فارسی‌زبانان در ایران معرفی کرد.

این‌جا یک پرسش مقدر و بسیار بااهمیت آن است که چرا با وجود گذشت نزدیک به ۶۰ سال از انتشار نخستین کتاب به زبان فارسی که آینده‌شناسی را به مثابه یک رشته علمی جدید و با آینده‌ای درخشان معرفی می‌کرد و با وجود این که مجموعه‌ای از مهم‌ترین آثار تافلر نیز در اختیار ما قرار داشت، مسأله آینده‌شناسی آن‌گونه که باید مورد توجه نبود و نیست و هنوز هم روزمرگی از بالاترین مراجع تصمیم‌سازی تا پایین‌ترین سطوح اجرایی و در همه عرصه‌های حیات جمعی ایرانیان جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است؟

از لحاظ تحلیلی، پاسخ چنین سؤال‌هایی را باید در ساختار نهادی کشورمان جست‌وجو کنیم. واقعیت این است که سازه‌های ذهنی، نظام‌های قاعده‌گذاری و نظام‌های توزیع پاداش‌ها و منافع در کشور ما همچنان پیش از این که مشوق تولید، دانایی، کارآیی و بهره‌وری باشند، مشوق رانت و ربا و دلالتی و فساد هستند و مناسبات اجتماعی ناشی از این ساختار نهادی، به‌طور طبیعی بیش از این که مشوق همکاری و اعتلابخشی باشند، مشوق ستیز و حذف هستند. حسین مهدوی، اقتصاددان ایرانی که در سال ۱۹۷۰ میلادی در مقیاس جهانی پیشگام مطرح کردن مفهوم دولت رانتی شد، در آن مقاله ارزشمند تصریح کرده است که مهم‌ترین مشخصه دولت‌های رانتی، کوتاه‌نگری در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و اعتنای اندک به کارشناسی و ملاحظات علمی در جهت‌گیری‌ها است. بعدها نظریه‌پردازان بزرگی مانند مایکل راس، حازم ببلاوی، لوچیان و دیگران و دیگران نشان دادند که چگونه با گذشت زمان، رانتی بودن دولت به رانتی شدن ملت منجر شده

است و این تغییر و تحول، چگونه انگیزه‌های تلاش و دانایی را در مقیاس ملی به مخاطره می‌اندازد و به این ترتیب توسعه‌خواهی که مهم‌ترین مؤلفه آن خواستن آینده‌ای بهتر و درخشان‌تر است، قربانی کوتاه‌نگری‌ها و روزمرگی‌ها می‌شود.

نظریه‌پردازان بزرگ توسعه، گام نخست برای برون‌رفت از چنین شرایطی را عبارت از برطرف کردن کاستی‌ها و محدودیت‌های اندیشه‌ای می‌دانند، به شرط این‌که بدانیم فناوری از دل ساختار نهادی تولید محور شکل می‌گیرد و بزرگ‌ترین نیروی محرکه بالندگی، بهبود کیفیت زندگی، افزایش توان رقابت و مقاومت نظام ملی می‌شود. بنابراین هر کوششی در حیطه شناخت آینده ناگزیر باید تمرکز خود را بر مسأله فناوری قرار دهد. با کمال تأسف باید به این نکته اذعان کنیم که بخش بزرگی از گرفتاری‌های کنونی ما ریشه در برخورد کوتاه‌نگرانانه با فناوری و سازوکارهای انتقال و توسعه آن دارد.

با این‌که متون مرتبط با توسعه به زبان فارسی، بالغ بر ۷۰ سال است که این مهم را به شیوه‌های گوناگون گوشزد می‌کنند که انتقال ماشین‌آلات، کوچک‌ترین و شاید کم‌اهمیت‌ترین وجه از مسأله خطیر و به غایت پیچیده انتقال فناوری محسوب می‌شود، هنوز هم با گذشت نزدیک به ۷ دهه از تجربه عملی برنامه‌ریزی توسعه در کشورمان ملاحظه می‌شود که فناوری همچنان غایب بزرگ اسناد برنامه‌های توسعه ملی به شمار می‌روند و هنوز هم ذهنیت مسلط در نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ملی، انتقال فناوری را چیزی چندان فراتر از انتقال ماشین‌آلات و تجهیزات نمی‌داند. این یک عرصه بزرگ برای تلاش‌های کارشناسی است که باید فکری درباره آن کنیم تا این سازه ذهنی ناقص، سطحی و ناکارآمد اصلاح شود.

مسأله حیاتی دیگر، پیوند تمام‌عیار توسعه فناورانه و نهادهاست که آن هم در تاریخ برنامه‌ریزی توسعه کشورمان باید به‌عنوان یک کانون غفلت بزرگ در نظر گرفته شود. شکل‌گیری فناوری و انگیزه برای جست‌وجوی نوآوری فناورانه، هم به‌صورت پیشینی و هم به‌صورت پسینی، با کیفیت نهادی و تمهیدات هوشمندانه و توسعه‌گرا در زمینه بسط‌سازی نهادی درهم تنیده است و نادیده گرفتن این جنبه نیز خسارت‌های بزرگ برای ما پدید آورده است.

به‌اعتبار مجموعه چنین ملاحظاتی است که در این پژوهش، که با تأمین مالی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران و پشتیبانی‌های ارزشمند جناب آقای دکتر حسین نمازی به بار نشست، تلاش شده است که به‌طور هم‌زمان با تک‌تک کاستی‌های مورد اشاره

برخوردی فعال و روشمند صورت پذیرد؛ هم درباره ضرورت و اهمیت شناخت آینده، هم درباره نقش بی‌بدیل نهادها و فناوری از کانال یک تلاش روشمند بر اساس اسلوب نظری نهادگرایی جدید، تلاشی مشترک صورت پذیرفته که امیدواریم در بهبود درک عمومی از آن مسائل گاهی هر چند کوچک و مقدماتی مفید واقع شود. نهادگرایی جدید با برجسته‌کردن نقش تعیین‌کننده نهادها این امکان را فراهم می‌کند که با یک رویکرد بین‌رشته‌ای، شئون مختلف حیات جمعی به صورت نظام‌وار در معرض تبیین قرار گیرد. ضمن این که نشان می‌دهد که چگونه مفهوم نهاد و رویکرد نهادگرایی جدید این امکان را فراهم می‌کند که تصویری از شیوه تعامل افراد با یکدیگر و نیز تعامل مردم با حکومت ارائه شود و کارنامه عملکرد همه آن‌ها به‌صورت هوشمند تبیین و چشم‌اندازهای آتی آن‌ها مورد تحلیل و پیش‌بینی قرار بگیرد.

نویسندگان کتاب تلاش داشته‌اند که تبیین‌های خود را بر دستگاه نظری نهادگرایی جدید (البته با قرائت داگلاس نورث) مبتنی کنند و از این طریق به واقعیت‌های اقتصاد ایران نزدیک شوند. این تلاش از آن جهت است که در بسیاری از تحلیل‌های صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران اقتصادی، با واژه نهاد مواجه می‌شویم اما به‌هنگام تبیین و سیاست‌گذاری، پایبندی به این مفهوم و الزامات آن فراموش می‌شود. نتیجه این که در بسیاری از مباحث اقتصادی، واژه نهاد استعمال می‌شود اما در نهایت، سیاست‌های نئوکلاسیکی ارائه و اجرا می‌شود. تذکر این نکته نیز ضروری است که بر سر راه نهادگرایی جدید در اقتصاد ایران، محدودیت دیگری هم وجود دارد و آن سیطره ترجمه در تحلیل‌هاست؛ حال این که با توجه با مسیرهای متفاوت شکل‌گیری نهادها در جوامع مختلف، ترجمه، فقط به‌مثابه ابزاری برای آغاز شناخت مسیرها و عوامل حیات و ممت نهادهاست و نمی‌تواند توضیح جامع و مانعی درباره نهادهای شکل گرفته در اقتصاد ایران ارائه دهد. به‌عبارت دیگر، فهم اقتصاد ایران از مسیر فهم نهادهای کنونی ایران می‌گذرد که طبیعتاً جایی در ترجمه‌ها ندارد.

برای بررسی تحولات آینده، در فصل اول کتاب حاضر، با نشان دادن ماهیت آینده از منظر عدم قطعیت‌ها و نااطمینانی‌ها، به این موضوع پرداخته‌ایم که لازمه درک این نااطمینانی‌ها، بهره‌برداری از یک دستگاه نظری است که جایی برای عدم قطعیت‌ها به‌عنوان یک پایه اطلاعاتی در آن وجود داشته باشد و نهادگرایی جدید، از این حیث منحصر به فرد تلقی می‌شود.

در فصل دوم، به بیان اهمیت، مفهوم و جایگاه فناوری در تحولات جوامع پرداخته و با نشان دادن ابعاد آن به این موضوع اشاره داشته‌ایم که فناوری در دستگاه نظری نهادگرایی جدید به‌عنوان یک پایه اطلاعاتی وارد شده و از اهمیت بسیار بالایی در تبیین پدیده‌های اجتماعی برخوردار است. این در حالی است که در برخی دستگاه‌های نظری جایی برای آن وجود ندارد.

شاید فصل سوم مهم‌ترین فصل این کتاب در تبیین پیچیدگی‌های آینده اقتصاد ایران برای خوانندگان باشد. در این بخش تلاش شده تا مطالب به‌گونه‌ای که برای مخاطبان غیرمتخصص نیز دشوار نباشد، دستگاه نظری نهادگرایی جدید از منظر مفهوم نهاد و نحوه ورود نهادهای به عملکرد اقتصادی نشان داده شود. آن‌گاه در ادامه فصل به نحوه تاثیرگذاری نهادها بر فناوری از طریق ساختار و مفهوم حقوق مالکیت، چگونگی کارآمدی حقوق مالکیت و نهادهای تاثیرگذار بر حقوق مالکیت پرداخته‌ایم. در انتهای این فصل نیز نشان داده شده که تداوم نهادهای امروز، مسیرهای آینده را می‌سازد و هرگونه تغییر یا تطبیقی باید از طریق تغییرات یا تطبیق نهادی انجام پذیرد.

در فصل چهارم برای نزدیک شدن به مفاهیم نهادی در ایران، برخی از روندها در اقتصاد ایران مورد بررسی قرار گرفته که از الزامات شناسایی بهتر مسیر آینده است. در این‌جا تلاش شده با توجه به روندهای کنونی جهان، تصویری از مهم‌ترین متغیرهایی که نقش اساسی در آینده خواهند داشت، ارائه و زمینه برای تبیین مؤلفه‌های اساسی پیش‌بینی‌کننده آینده اقتصاد ایران فراهم شود.

در فصل پنجم نیز در چارچوب یک الگوی سناریوسازی، به پیش‌بینی مؤلفه‌های اساسی تعیین‌کننده آینده در چارچوب مفهوم کلیدی فناوری، الگوی ساختار حقوق مالکیت و نحوه تغییرات نهادی در دستگاه نظری نهادگرایی جدید پرداخته‌ایم و تصویری از مؤلفه‌های اساسی تعیین‌کننده آینده اقتصاد ایران ارائه کرده‌ایم و در فصل ششم نیز یک جمع‌بندی از نتایج مطالعه ارائه شده است.

در پایان از همه صاحب‌نظران و فرهیختگانی که دل‌نگران توسعه ایران هستند، دعوت می‌کنیم به نقد این پژوهش و ارزیابی نقاط ضعف و قوت آن بپردازند.